



مدتی هست که از شهر غزل پر زده ام به سراپرده ای تنهایی خود سر زده ام دیگر از قافیه و شعر و ادب خسته شدم خط بطلان به "سپید" و به مصور زده ام از سرعات نظیر و «پرادوکس» آش سیرم بس که تصویر تو را بر تن دفتر زده ام بیش ازین در طلب وصل تو بودن خوابیست...

روزگاریست همه شعر و غزل می گویند بی سبب نیست که از گوشه نشینان شده ام می کشم دست، من از فکر و خیالات محال "کولیس شعر معاصر به دیارت برگردد" بعد از این نام "کریم" از قلم شعر بگیرم



تو نمی توانی خاطرات را به دست فراموشی بسیاری تا زمانی که مرورشان می کنی. خاطرات هرگز تمام نمی شوند؛ اما روزی به خود می آیی که تمام شده ای به پای تمام این خاطرات. رویاهایت روزی کابوس می شوند و تو باید باور کنی که روزگار همیشه به کام تو نیست. هر چقدر قوی باشی و تظاهر به قوی بودن کنی؛ اما روزی می رسد که در پس این خاطرات خودت را گم کرده ای و دیگر نه خود واقعی ات را در بین عابران پیاده حس می کنی، نه چیزی می بینی و نه می شنوی؛ حتی حضورشان را در کنار خود احساس نخواهی کرد. خودت را به وقت فراموشی می سپاری و دیگر نه از به صدا درآمدن زنگ در خانه ات به هیجان خواهی آمد، نه دیگر

ای غریبانه ترین نغمه مینایی من از تو عمریست که من قصه تلخی دارم بس که هر دفعه زنی طعنه به تنهایی من در فراسوی نگاهی که تو را می نگرم سرتی بود به رگبار تماشایی من خنده تلخ من از گریه برآرد سخنی که روایت کند از روی تمنایی من

تازه کن داغ مرا، بانگ تسلیایی من نیست حالا که ببیند شب شیدایی من در مسیری که شود عامل سودایی من تا کند نغمه سربایی شب یلدایی من

یک کوه - گم شده است!... خبر از باد و باران می رسد از همه هم... مه کبوتر شده است و بر بام به جای برف دانه های انار باریده است

در جنگ بین این افکار و خود واقعی ات زمانی به خودت می آیی که مدت هاست به نقطه ای خیره شده ای و تکلیف خودت با قلبت هنوز روشن نیست؛ آن جاست که نمی دانی خودت را قانع کنی یا افکار را در دورترین نقطه دلت پنهان کنی. لحظه ای به خودت می آیی که قهوه تلخ ات آنقدر سرد شده که دیگر با هیچ یک از شیرینی افکار قابل نوشیدن نیست.

ای غریبانه ترین نغمه مینایی من از تو عمریست که من قصه تلخی دارم بس که هر دفعه زنی طعنه به تنهایی من در فراسوی نگاهی که تو را می نگرم سرتی بود به رگبار تماشایی من خنده تلخ من از گریه برآرد سخنی که روایت کند از روی تمنایی من

تازه کن داغ مرا، بانگ تسلیایی من نیست حالا که ببیند شب شیدایی من در مسیری که شود عامل سودایی من تا کند نغمه سربایی شب یلدایی من

یک کوه - گم شده است!... خبر از باد و باران می رسد از همه هم... مه کبوتر شده است و بر بام به جای برف دانه های انار باریده است

در جنگ بین این افکار و خود واقعی ات زمانی به خودت می آیی که مدت هاست به نقطه ای خیره شده ای و تکلیف خودت با قلبت هنوز روشن نیست؛ آن جاست که نمی دانی خودت را قانع کنی یا افکار را در دورترین نقطه دلت پنهان کنی. لحظه ای به خودت می آیی که قهوه تلخ ات آنقدر سرد شده که دیگر با هیچ یک از شیرینی افکار قابل نوشیدن نیست.



تازه کن داغ مرا، بانگ تسلیایی من نیست حالا که ببیند شب شیدایی من در مسیری که شود عامل سودایی من تا کند نغمه سربایی شب یلدایی من

یک کوه - گم شده است!... خبر از باد و باران می رسد از همه هم... مه کبوتر شده است و بر بام به جای برف دانه های انار باریده است

در جنگ بین این افکار و خود واقعی ات زمانی به خودت می آیی که مدت هاست به نقطه ای خیره شده ای و تکلیف خودت با قلبت هنوز روشن نیست؛ آن جاست که نمی دانی خودت را قانع کنی یا افکار را در دورترین نقطه دلت پنهان کنی. لحظه ای به خودت می آیی که قهوه تلخ ات آنقدر سرد شده که دیگر با هیچ یک از شیرینی افکار قابل نوشیدن نیست.



یادم آید دختری بدخلق و زشت رفت دانشگاه و اسمش را نوشت اهل مذهب چادری قدری خشن باپسرگویی که بسم الله و جن آن چنان می کرد اخم این دخترک گشته هرنامحرمی زهره ترک می شنیدم یک پسر باقلدوری گفت همان بهتر که زبرچادری دخترک قدری بختل از خویش شد حرف مردم بهر او چون نیش شد یک دو ترمی شد که با جو آشنا آن همه ایمان و مذهب شد فنا نرم نمک چادرش را باز کرد عسوه های آتشین آغاز کرد ترم های بعد ماتونتنگ شد دربه دست آوردن او جنگ شد لاک ناخن می زد آرایش غلیظ نزد هر جنس مخالف شذو عزیز نام او خیرالنسا بود ابتدا بیچ اینستاگرام او شد پانته آ روزوشب بادوستان سلفی گرفت باچه وضع و پوشش جلفی گرفت آن چنان دربی حیایی شهره گشت جای مروراید او خرمهره گشت رفته رفته خویش را بر باد داد همچو اشک از دیدن مردم فتاد باتو گویم خواهر من یک کلام بعد از آن چیزی نگویم والسلام آنقدر هم خوب بودن خوب نیست این چنین هم بی حیا مطلوب نیست

یادم آید دختری بدخلق و زشت رفت دانشگاه و اسمش را نوشت اهل مذهب چادری قدری خشن باپسرگویی که بسم الله و جن آن چنان می کرد اخم این دخترک گشته هرنامحرمی زهره ترک می شنیدم یک پسر باقلدوری گفت همان بهتر که زبرچادری دخترک قدری بختل از خویش شد حرف مردم بهر او چون نیش شد یک دو ترمی شد که با جو آشنا آن همه ایمان و مذهب شد فنا نرم نمک چادرش را باز کرد عسوه های آتشین آغاز کرد ترم های بعد ماتونتنگ شد دربه دست آوردن او جنگ شد لاک ناخن می زد آرایش غلیظ نزد هر جنس مخالف شذو عزیز نام او خیرالنسا بود ابتدا بیچ اینستاگرام او شد پانته آ روزوشب بادوستان سلفی گرفت باچه وضع و پوشش جلفی گرفت آن چنان دربی حیایی شهره گشت جای مروراید او خرمهره گشت رفته رفته خویش را بر باد داد همچو اشک از دیدن مردم فتاد باتو گویم خواهر من یک کلام بعد از آن چیزی نگویم والسلام آنقدر هم خوب بودن خوب نیست این چنین هم بی حیا مطلوب نیست

یادم آید دختری بدخلق و زشت رفت دانشگاه و اسمش را نوشت اهل مذهب چادری قدری خشن باپسرگویی که بسم الله و جن آن چنان می کرد اخم این دخترک گشته هرنامحرمی زهره ترک می شنیدم یک پسر باقلدوری گفت همان بهتر که زبرچادری دخترک قدری بختل از خویش شد حرف مردم بهر او چون نیش شد یک دو ترمی شد که با جو آشنا آن همه ایمان و مذهب شد فنا نرم نمک چادرش را باز کرد عسوه های آتشین آغاز کرد ترم های بعد ماتونتنگ شد دربه دست آوردن او جنگ شد لاک ناخن می زد آرایش غلیظ نزد هر جنس مخالف شذو عزیز نام او خیرالنسا بود ابتدا بیچ اینستاگرام او شد پانته آ روزوشب بادوستان سلفی گرفت باچه وضع و پوشش جلفی گرفت آن چنان دربی حیایی شهره گشت جای مروراید او خرمهره گشت رفته رفته خویش را بر باد داد همچو اشک از دیدن مردم فتاد باتو گویم خواهر من یک کلام بعد از آن چیزی نگویم والسلام آنقدر هم خوب بودن خوب نیست این چنین هم بی حیا مطلوب نیست

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی... ۲۱۰۲۸/۱۰۷۸۴

آگهی حصر وراثت آقای سیدار شیروانی دارای شناسنامه شماره ۱۸۷۳۶ متولد ۱۳۵۰ صادره از مرودشت... ۲۱۰۲۷/۱۰۷۸۵

ابلاغ اجرائیه بدین وسیله به نورمحمد صفری فرزند محمد به شماره ملی ۴۹۶۹۵۳۲۸۷۷... ۲۱۰۳۸/۱۰۷۹۷

آگهی مفقودی پروانه حمل سلاح شکاری به شماره ۱۶۶۲۱۷ متعلق به آقای صفرعلی نوذری اصل مفقود گردیده و فاقد اعتبار می باشد. ۵/۱۷۰

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی... ۲۱۰۲۸/۱۰۷۸۴

آگهی حصر وراثت خانم فاطمه بیگم شیخی دارای شناسنامه شماره ۳۶ متولد ۱۳۱۰ به شرح دادخواست... ۲۱۰۲۷/۱۰۷۸۵

ابلاغ اجرائیه بدین وسیله به سیدعلی معصومی فرزند سیدیداله به شماره ملی ۲۵۳۹۶۹۶۶۶۱... ۲۱۰۳۸/۱۰۷۹۷

آگهی مزایده مال غیرمنقول برابر آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی و به موجب پرونده اجرائیه کلاسه ۱۳۹۴/۰۰۱۱۱۸۸۰۰۰۰۳۳/۱... ۲۱۰۳۸/۱۰۷۹۷

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی... ۲۱۰۲۸/۱۰۷۸۴

آگهی ابلاغ دادنامه حقوقی بدین وسیله به آقای علی زرمجو فرزند ارغوان که به موجب دادنامه شماره ۴۶ - ۹۵/۲/۴... ۲۱۰۲۷/۱۰۷۸۵

ابلاغ اجرائیه بدین وسیله به محمدجواد اسماعیلی فرزند علی به شماره ملی ۱۳۳۹۹۲۷۶۶... ۲۱۰۳۸/۱۰۷۹۷

ابلاغ اجرائیه بدین وسیله به احسان ظهیری فرزند فتح اله به شماره ملی ۲۵۳۹۶۳۴۱۱۷... ۲۱۰۳۸/۱۰۷۹۷